



## تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه‌ی هشتم؛ سه‌شنبه ۱۳۹۲/۷/۹

محقق اصفهانی رحمته‌الله علیه در حاشیه‌ی مکاسب و حاشیه‌ی کفایه<sup>۱</sup>، مطالبی را در تحلیل حقیقت حق، حکم و ملک بیان کرده‌اند و شاگرد ایشان علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه در کتب مختلف خود، آن را تبیین کرده‌اند. برخی اعظم دیگر هم مطالب مفیدی ذکر کرده‌اند که ما خلاصه‌ی کلام این بزرگان خصوصاً محقق اصفهانی رحمته‌الله علیه را در این جا ذکر می‌کنیم.<sup>۲</sup>

۱. نه‌ایة الدرایة فی شرح الکفایة، ج ۳، ص ۱۴۱:

إن الملك يطلق على أمور:

منها الجدة، و هي الهيئة الحاصلة لجسم بسبب إحاطة جسم آخر بكله أو ببعضه، كهيئة التخنم للإصبع، و كهيئة التعمم للرأس، و كهيئة التقمص للبدن. و منها الإضافة الإشراقية، ككون العالم ملكاً للباري - جل شأنه - فانها عبارة عن إحاطته تعالى في مرحلة فعله، و مطابقتها الوجود الفاض منه تعالى المنبسط على الماهيات الإمكانية، و حيث أن فيض الوجود، الذي هو عين الإيجاد بالذات امر بين المفيض و المستفيض، فلذا عبر عنه بالإضافة، و حيث أنه عين الإشراق المذوت لذات المستشرق لا نسبة بين أمرين محققين لم يكن إضافة مقولية. و أيضاً الإضافة - المقولية - ماهية خاصة، مندرجة تحت المقولات، و الوجود مطلقاً ليس بجوهر و لا عرض، إلا بالعرض فكيف بالوجود المطلق. و منها الإضافة المقولية، ككون الفرس لزيد، فان الملكية - بالمعنى الفاعلي - ماهية معقولة بالقياس إلى ماهية أخرى، و هي مضايها، و هي الملكية - بالمفعولي - أعنى المالكية و المملوكية ...

و التحقيق: أن الملك من المفاهيم العامة، و هو بنفسه لا يقتضى أن يكون مطابقه امراً مقولياً، و لا جدة، و لا إضافة و إنما يدخل تحت المقولة إذا كان صادقاً في الخارج على ما يقتضيه طبع تلك المقولة ...

ثم إن اعتبار الملك - شرعاً أو عرفاً - هل هو اعتبار الملك بمعنى الجدة؟ أو اعتبار بمعنى الإضافة؟

و الصحيح هو الثاني، لأن مقولة الجدة ليست نفس الإحاطة، و هو المبدأ للمحيط و المحاط، حتى يتوهم أن اعتبار الملك هو اعتبار المبدأ المستلزم لانتزاع عنواني المالك و المملوك بقيام المبدأ الاعتباري بذات المالك و المملوك.

۲. حضرت استاد دام‌زده کلمات و نظرات این اعظم را در کتاب فلسفه‌ی اخلاق در ضمن بحث عقل نظری و عقل عملی جمع‌آوری کرده‌اند که برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توان به این کتاب نفیس مراجعه کرد.

## بحث روان‌شناختی فلسفی در پیدایش ملک اعتباری

همان‌طور که بیان کردیم، ملکیت سه مرتبه دارد: «ملکیت بالاضافه الاشراقية، ملکیت تکوینی و ملکیت اعتباری». ملکیت به اضافه‌ی اشراقیه، حقیقتی است که انسان آن را با تدبّر در وجود و فهم آن، درک می‌کند. ملکیت تکوینیه نیز حقیقتی است که انسان با توجه کافی به آن پی می‌برد و نیاز به تدبّر برای درک آن نیست. اما ملکیت اعتباریه چون واقعیتی و رای فرض و اعتبار معتبر ندارد، باید نحوه‌ی اعتبار و پیدایش آن را تحلیل و بررسی کنیم. بنابراین برای درک بهتر این معنا می‌گوییم:

بشر با نگاه به تکوین و فهم آن، چیزهایی را از تکوین اقتباس می‌کند که این اقتباس به دو صورت است؛ گاهی آن‌چه از تکوین اقتباس می‌کند خودش تکوینی، ملموس و محسوس است؛ مثلاً با نگاه به پرواز سنجاقک‌ها، هلی‌کوپتر را طراحی کرده که هم خودش تکوینی است و هم اثر تکوینی دارد.

گاهی هم آن‌چه از تکوین نسخه برداری و اقتباس می‌کند، فقط امری اعتباری و قراردادی است و چیزی بر حقیقت تکوین نمی‌افزاید و با این اعتبار تلاش می‌کند آثاری را که بر اصل تکوینی مترتب است، بر آن مقتبس هم مترتب کند؛ مثلاً با تأمل در وجود انسان می‌بیند که پیکر انسان یک واحد است که هر عضوی نقشی را ایفاء می‌کند؛ مثلاً پا برای جابه‌جایی است، دست برای تصرفات و تقلبات در خارج و رفع بعض حوائج است و ... و در مجموع درک می‌کند سر نقش مدیر را داشته و ابزار فکر است که در حقیقت بدن را تدبیر و تنظیم می‌کند و حوائج هر عضو را تشخیص داده و آن را برآورده می‌کند و نیز به اعضاء فرمان می‌دهد هر کدام وظیفه‌ی خاصی انجام دهند، و بدن هم نسبت به سر فرمان‌پذیر است. ذهن انسان از این رابطه نتیجه گرفته که جامعه را هم می‌توان به عنوان یک پیکر واحد فرض کرد که هر فردی، عهده‌دار وظیفه‌ی خاصی است و این افراد نیازمند شخصی هستند که جامعه را مدیریت کند و مانع از مختل شدن امور شود و به تعبیر دیگر وظیفه‌ی سر را انجام دهد، لذا عنوان «رئیس القوم» را از رابطه‌ی سر نسبت به بدن اقتباس و اعتبار می‌کند. بنابراین رأس اعتباری، نسخه‌ای مقتبس از تکوین است که همه - صریحاً یا ضمناً - آن را پذیرفته‌اند. البته همان‌طور که قبلاً توضیح دادیم، این فرض و اعتبار بی‌ملاک نیست، بلکه بر اساس اغراض متفاوت است.<sup>۱</sup>

---

۱. البته باید توجه داشت که چون قدرت خلاقیت ذهن انسان بسیار زیاد است، ممکن است عنوانی که اقتباس می‌کند دقیقاً مانند تکوین باشد و ممکن است در آن تصرفاتی کرده باشد و چه بسا چند صورت برگرفته از تکوین را تلفیق می‌کند و عنوان واحدی را از آن اقتباس می‌کند. هم‌چنین از حیث آثار نیز ممکن است تفاوت داشته باشد و چه بسا آثار آن کمتر و یا بیشتر باشد. چراکه اعتبار سهل‌المؤنه است و مهم آن

با توجه به این مقدمه می‌گوییم: به نظر می‌رسد تلقی عموم یا اکثر فلاسفه، متکلمین و فقهاء این است که ملک معنایی اعتباری دارد که بلا واسطه از تکوین اقتباس شده است.

### آیا ملکیت اعتباری از مقولات فلسفی است؟

محقق اصفهانی<sup>۱</sup> می‌فرماید: ملکیت اعتباریه از باب مقولات عرضیه نیست؛ نه از مقوله‌ی جده، نه کیف، نه اضافه و ...<sup>۱</sup> ما هم با توضیحاتی که بیان کردیم روشن نمودیم که ملک از اعراض متأصله‌ی واقعی نیست، بلکه امری اعتباری است که از تکوین اقتباس شده است، گرچه ظاهر عده‌ای آن است که ملک را از باب مقولات می‌دانند، ولی بعید است مراد جدی آنان باشد و باید مقصودشان آن باشد که ملک مقتبس از فلان مقوله است. به هر حال باید احتمالات مطرح شده را بررسی کنیم إن شاء الله.

### احتمالات مطرح شده در نحوه‌ی اعتبار ملک

#### احتمال اول: مقتبس از مقوله‌ی جده

ارسطو و عموم مشائین، تمام ماهیات عالم را به حسب استقرار به ده ماهیت تقسیم می‌کنند<sup>۲</sup> به این بیان

---

غرضی است که با اعتبار به دنبال آن است، پس لازم نیست مشابه تکوین و آثار آن باشد.

۱. رساله فی تحقیق الحق و الحكم، ص ۲۵:

أما أن الملك المذكور ليس من المقولات العرضية رأساً وأصلاً.

۲. البته شیخ اشراق این تقسیم بندی را قبول ندارد [و مقولات را به پنج دسته تقسیم میکند (جوهر، کم، کیف، اضافه و حرکت)] بعضی دیگر فقط دو مقوله را قبول دارند.

✓ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۶ (کتاب التلویحات):

العرض هو الموجود فی الموضوع و الجوهر هو الموجود لا فی موضوع سواء استغنی عن المحل أصلاً او حلّ و لم يستغن المحلّ عنه كالصور، و اقسام الجوهر اربعة: جسم و جزاء الهيولى و الصورة و الخارج عن هذه الاقسام الثلاثة المفارقات و لم يخرج عن هذه الاقسام من أنه أمّا جسم او احد جزأیه او غیرها ...

و کلّ موجود فی الموضوع اما ان يتصورّ ثباته او لا يتصورّ اصلاً و هذا هو الحركة كانت فی کیف او فی الكمّ او الوضع او المكان و قد سبق تعريفه، و ما يتصورّ ثباته فأمّا ان تعقل ماهيته دون القياس الى غيرها او لا تعقل ألاً بالقياس الى غيرها و هذه هي الاضافة كالأبوة و النبوة لا الاب و الابن فانّ لكلّ منهما وجوداً جوهریاً ... و الذى يتصورّ ثباته معقولاً دون اضافة فأمّا ان يحصل تصوّره دون اعتبار ان يوجب التجزى و عدم التجزى و نسبة و ترتيباً فی نفسه و محلّه او يحصل تصوّره موجبا لذاته هذه الأشياء و هذا هو الكمّ و هو ما لذاته يقبل التجزى و اللاتجزى «۳» و التناهی و اللاتناهی و المساواة و اللامساواة ...

و الذى يعقل غير متعلق لنفسه بهذه الأشياء من قبول التجزى و نحوه هي کیفیه و هي هیئة قارة لا يحوج تصوورها الى امر خارج عنها و موضوعها و لا اعتبار ما ليس بواجب فيها من التجزى و الترتیب و نحوهما ... فانحصرت الامهات من المقولات فی خمسة سؤال و ما یدرک لعلّ احد الاقسام ینقسم ایضاً؟

كه:

ماهية يا جوهر است يا عرض، جوهر آن است كه قائم به نفسش باشد و در مقابل آن اعراض نُه گانه است كه قائم به غير است؛ هفت تاي آن ها اعراض نسبيه اند (أين، متى، وضع، جده، اضافه، فعل و انفعال) و دو تا هم مقوله‌ی غير نسبيه هستند (كم و كيف) كه هر کدام باز تقسيماتی دارد؛ مثلاً كم متصل و كم منفصل، كيف محسوس و غير محسوس و ...<sup>۱</sup>.

جواب القسمه حاصرة بالنفي و الاثبات و ما ينقسم يقع اقسامه تحته، و اما باقى ما اخذ من المقولات كالأين و عرفّ بأنه عبارة عن كون الجوهر فى المكان و متى الذى هو عبارة عن كون الجوهر فى الزمان و خصّ اسم السؤلين بجوابيهما و الملك و الجدة الذى هو عبارة عن كون الجوهر فى محيط بكلّه او بعضه منتقل بنقله كالتقمص و التختّم و الوضع و هو هيئة تحصل من نسبة اجزاء الجسم بعضها الى بعض نسبة مختلفة بالجهات و أن يفعل و هو تأثير الجوهر فى غيره تأثيراً غير قارّ و أن ينفعل و هو تأثر الجوهر عن غيره غير قارّ تأثره و فى الحقيقة متى و اين و الملك و الوضع لا يعقل الّا و أن يعقل الاضافة قبلها فأنه اذا كان الجسم فى المكان و لم يحصل له هيئة الّا الاضافة اليه و هى اضافة خاصة و كونه فيه ليس وجوداً له بل وجود اضافة فاذا كانت الاضافة ذاتية للكُلّ و كلّ ذاتي عامّ اما جنس او جزء جنس فالاضافة تعمّم هذه الأشياء فليست بأجناس عامّة، و الفعل و الانفعال حركة تضاف تارة الى الفاعل و اخرى الى القابل فنفس الاضافة ما استحققت المقولية سؤال خالفت المعلم الاول (ارسطاطاليس) و الجمهور.

✓ شرح حكمة الاشراق (الشهرزورى)، ص ٤١٨:

اقول: قد عرفّ الحركة فى كتبه بعدة تعريفات، منها هذا التعريف المذكور فى الكتاب، و زاد فى هذا التعريف فى «التلويحات» قيّداً آخر، فقال: «الحركة هيئة غير قارة بالضرورة و لا بدّ منه»؛ و شرح هذا التعريف: ان الموجودات الممكنة تنحصر فى خمس مقولات: الجوهر، و الكم، و الكيف، و الاضافة، و الحركة على ما اقام البرهان عليه فى «التلويحات» و غيره؛ فبقيد «الهيئة» يخرج الجوهر و بقوله «غير قارة» المساوى لما ذكره فى «حكمة الاشراق» لا يتصور ثباتها يخرج ما هو ثابت من الكم و الكيف و الاضافة؛ و بقيد «الضرورة» يخرج الزمان، اذ ما ليس بقارّ و هو كل ما يكون اجزائه الفرضية غير مجتمعة فى الاعيان ينقسم الى: غير قارّ الذات لذاته، و هو الذى يكون كذلك بالضرورة، و هى الحركة؛ و الى ما ليس بالذات كذلك، بل بالعرض، و هو الزمان الذى يمنع ثبات اجزائه الفرضية لا لذاته بل لمحله، و هو الحركة، فان الزمان مقدار الحركة؛ و زاد فى «المطارات» قيّداً آخر، فقال: «الحركة هيئة لا يتصور ثباتها الا بالتجدد». و معناه ان الهيئة الغير القارة انما يتصور ثباتها و استمرارها بالتجدد الدائم، فان الحركة ليست من الموجودات التى لا تثبت و الا لا تقطعت بالكلية، بل تثبت دائماً بالتجدد، و هو قيد كثير الفائدة.

✓ تاسوعات افلوطين، ص ٥٣٠:

و هنالك الذين يجعلون المقولات أربع، فيوزعون الأشياء على أربعة وجوه: الجوهر و الكيف و الجدة و الإضافة. ثمّ إنهم يجمعونها بمعنى مشترك واحد و يتصورونها كلّها فى جنس واحد. و لأنهم يجمعون الأشياء كلّها بمعنى واحد و يتصورونها واقعة تحت جنس واحد، فإنهم يفسحون المجال لأقوال كثيرة.

١. شيخ الرئيس ابن سينا، عيون الحكمة، ص ٢:

كل لفظ مفرد يدل على شىء من الموجودات: فإما أن يدلّ على جوهر، و هو ما ليس وجوده فى موصوف به قائم بنفسه مثل إنسان و خشبة، و إما أن يدلّ على كمية؛ و هو ما، لذاته، يحتمل المساواة بالتطبيق أو التفاوت فيه، إما تطبيقاً متصلاً فى الوهم مثل الخط و السطح و العمق و الزمان، و إما منفصلاً كالعدد؛ و إما على كيفية و هو كل هيئة غير الكمية مستقرّة لا نسبة فيها، مثل البياض و الصّحة و القوّة و الشكل؛ و إما على إضافة كالبنوّة و الأبوة؛ و إما على أين كالكون فى السوق و البيت؛ و إما على متى كالكون فيما مضى أو فيما يستقبل أو فى زمان بعينه؛ و إما على الوضع ككلّ هيئة للكُلّ من جهة اجزائه كالقعود و القيام و الركوع؛ و إما على الملك و الجدة كالتلبس و التسلّح؛ و إما على أن يفعل شىء، مثل ما يقال: هو ذا يقطع، هو ذا يحرق؛ و إما على أن ينفعل شىء، كما يقال: هو ذا ينقطع، هو ذا يحترق. فهذه هى المقولات العشر.

آنچه از کلمات بسیاری از فلاسفه استفاده می‌شود این است که ملک را مقتبس از مقوله‌ی جده می‌دانند. جده عبارت است از: «الهيئة الحاصلة للشيء بسبب إحاطة شيء بحيث ينتقل المحيط بانتقال المحاط، سواء كانت الإحاطة تامة أو ناقصة»<sup>۱</sup>؛ یعنی هیئتی که حاصل از احاطه‌ی شیئی به شیء دیگر است به گونه‌ای که محیط به سبب انتقال محاط منتقل می‌شود؛ چه این احاطه تام باشد و چه ناقص. احاطه‌ی تامة مانند احاطه‌ی کفن یا جلباب به تمام بدن و احاطه‌ی ناقصه مانند احاطه‌ی عمامه و پیراهن بر بدن است که وقتی عمامه را بر سر (محاط) می‌گذاریم، هیئتی برای سر (محاط) حاصل می‌شود به گونه‌ای که عمامه با انتقال سر منتقل می‌شود.<sup>۲</sup>

۱. الشفاء (المنطق)، ص ۲۳۵:

و أما مقولة الجدة، فلم يتفق لى إلى هذه الغاية فهمها ... و قالوا: و هو كون الجسم فى محيط بكله أو ببعضه بحيث ينتقل المحيط بانتقال المحاط، مثل التسلح و التقمص.

✓ الحكمة المتعالية فى الاسفار العقلية الاربعة، ج ۴، ص ۲۲۳:

و مما عد فى المقولات الجدة و الملك و هو هيئة تحصل بسبب كون جسم فى محيط بكله أو بعضه بحيث ينتقل المحيط بانتقال المحاط مثل التسلح و التقمص و التعمم و التختم و التنعل و ينقسم إلى طبيعى كحال الحيوان بالنسبة إلى إهابه و غير طبيعى كالتسلح و التقمص و قد يعبر عن الملك بمقولة له.

✓ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۴۹۱:

الجدة هيئة تحصل لأجل ما يحيط - فيكون إضافة الهيئة لأدنى ملابسة. و يمكن كون ما مصدرية - بالشيء جدة حال كون تلك الهيئة بنقله أى بنقل المحيط لنقله أى لنقل الشيء مقيدة كما يقال الجدة نسبة الشيء إلى ما يحيط به بحيث ينتقل بانتقاله.

✓ رسالة فى تحقيق الحق و الحكم، ص ۲۹:

الجدة هى الهيئة الحاصلة للجسم بسبب إحاطة جسم بكله أو ببعضه، كالتختم للإصبع بسبب إحاطة الخاتم، و كالتعمم للرأس بسبب إحاطة العمامة، و كالتقمص للبدن بسبب إحاطة القميص.

۲. جالب است بدانید رئیس مشائین فلاسفه‌ی اسلامی یعنی شیخ رئیس در کتاب‌های متعدد خود مانند النجاة، البرهان، منطق شفاء و ... درباره‌ی مقوله‌ی جده می‌گوید: «و الملك و لست أحصله»، النجاة من الغرق فى بحر الضلالات، ص ۱۵۷) مقوله‌ی جده را نفهمیدم، هم چنین در منطق شفاء می‌گوید: «و أما مقولة الجدة، فلم يتفق لى إلى هذه الغاية فهمها»، (منطق شفاء، ص ۲۳۵) با این‌که جناب بوعلی در شانزده سالگی قانون را نوشته که تا صد و پنجاه سال پیش کتاب درسی حتّی در دانشگاه‌های غرب بوده است، در بیست و یک سالگی شفاء را نوشته که افتخار فیلسوفان حاضر این است که می‌توانند آن را تدریس کنند و ...

نقل شده روزی شاگرد او بهمینار از ایشان می‌پرسد حالا که سی و چند سال عمر کرده‌اید آیا بر معلومات شما افزوده شده است؟ بوعلی در جواب می‌گوید: «فقد صار امزج» یعنی فقط همان مطالب پخته‌تر شده است. و در کتاب المباحثات در پاسخ به پرسشی می‌گوید: «و أنا إلى هذه الغاية لم احصلها، و ما عندى أن احصل بعد هذا السن شيئاً لم احصله قبل، فلا يجب إن تطلب من جهتي فى هذا تحصيل، بل يجتهد فيه الشبان الأذكياء الفارغو القلوب» (المباحثات، ص ۲۴۹).

به هر حال ایشان می‌گوید تا الآن معنای جده را تحویل نکردم و فکر هم نمی‌کنم در آینده هم بتوانم تحویل کنم. با این‌که ایشان پنجاه و چهار سال بیشتر عمر نکرد، در حالی که بسیاری از تحقیقات علماء بعد از پنجاه سال هم پیدا شده است. اما صاحب شوارق می‌گوید ظاهراً معنای

## مناقشه‌ی در احتمال اول

در ردّ این قول می‌گوییم: مقوله‌ی جده نمی‌تواند منشأ اقتباس باشد؛ زیرا مقوله‌ی جده - که از آن تعبیر به مقوله‌ی ملک یا «له» می‌شود - ویژگی‌هایی دارد که قابل تطبیق بر ملکیت اعتباری نیست؛ چراکه در مقوله‌ی جده گفتیم «ينتقل المحيط بالانتقال المحاط»، اما در ملک اعتباری اگر بگوییم محیط مالک است و محاط مملوک است، این فرض مناسبتی با مقوله‌ی جده ندارد؛ زیرا با انتقال محاط (مثلاً ملک و قطعه‌ی زمین)، محیط (مالک) منتقل نمی‌شود، بلکه اگر ملک به آن معنای اعتباری منتقل شود، محیط سر جای خود باقی است.<sup>۱</sup> هم‌چنین معنا ندارد بگوییم محیط مملوک است و محاط مالک است.<sup>۲</sup>

## احتمال دوم: مقتبس از مقوله‌ی کیف

بعضی دیگر گفته‌اند ملک اعتباری مقتبس از مقوله‌ی کیف است؛ زیرا ملک همان سلطنت است و سلطنت هم مساوق با قدرت بر تقلیب و زیر و رو کردن شیء است و چون قدرت از مقوله‌ی کیف نفسانی است، پس ملک هم مقتبس از مقوله‌ی کیف است.

## مناقشه در احتمال دوم

این احتمال هم صحیح نیست؛ زیرا قدرت بر افعال تعلق می‌گیرد در حالی که ملک به اعیان تعلق

---

جده را خواجه تحصیل کرده بود.

✓ مصارع المصارع (للخواجة نصير الدين الطوسي)، ص ۱۳:

در مقدمه‌ی این کتاب در شرح حال شیخ رئیس آمده:

فلما بلغت ثمانی عشر سنة من عمری فرغت من هذه العلوم كلها، و كنت اذ ذاك للعلم أحفظ و لكنه اليوم معی أنضج و الا فالعلم واحد لم يتجدد لی شیء من بعد. و كان فی جوارى رجل یقال له ابو الحسن العروسی، فسألنی أن أصنف له کتابا جامعاً فی هذا العلم، فصنفت له المجموع و سمیته باسمه و أتیت فیہ علی سائر العلوم سوی العلم الرياضی، ولی اذ ذاك احدى و عشرون سنة.

۱. همان‌طور که حضرت استاد دام‌زله اشاره کردند، در اقتباس و اعتبار، ادنی مناسبت کفایت می‌کند؛ چراکه اعتبار سهل‌المؤونه است. بنابراین در مورد مقوله‌ی جده می‌گوییم همین‌که مالک احاطه‌ی بر مملوک دارد، در صحت اعتبار از مقوله‌ی جده کفایت می‌کند و نیاز نیست حتماً تمام آثار این مقوله بر ملکیت بار شود. الا این‌که بگوییم نیازی به اقتباس از مقوله‌ی جده نیست؛ زیرا احاطه‌ای که مقوله‌ی جده می‌رساند، بیشتر از مقوله‌ی کیف به انضمام اضافه نیست. (احمدی)

۲. رسالته فی تحقیق الحق والحکم، ص ۲۹:

و أمّا عدم كونه من المقولات الثلاث بالخصوص: فلأنّ الجدة هی الهيئة الحاصلة للجسم بسبب إحاطة جسم بکله أو ببعضه، كالتختم للإصبع بسبب إحاطة الخاتم، و كالتعمم للرأس بسبب إحاطة العمامة، و كالتقمص للبدن بسبب إحاطة القميص، و انتفاء مثل هذه الهيئة الخارجية للملك بسبب إحاطة المالك، أو للمالك بسبب إحاطة الملك واضح جدا.

می‌گیرد؛ مثلاً می‌گوییم زید قدرت دارد فلان شیء را بالا یا پایین ببرد، اما اگر شیء عین باشد معنا ندارد بگوییم قدرت بر آن دارد. به عبارت دیگر قدرت به فعلی از افعال مانند ایجاد، اعدام، رفع، و ... تعلق می‌گیرد؛ نه به اعیان. مضافاً به این که در ملک رابطه‌ای عمیق‌تر از قدرت بر تصرف، بین مالک و مملوک برقرار است که إن شاء الله آن را توضیح خواهیم داد.<sup>۱</sup>

جواد احمدی

---

۱. همان:

و أمّا مقولة کیف فهي في غاية السخافة، لما عرفت من أنّ القدرة لا تتعلق بالافعال، و الملكية متعلقة ابتداءً بالعین، فكيف تكون متعلقة للقدرة النفسانية و للقوة الجسدانية حتى تكون عبارة عن الملكية.